

# شبستری و راه و رسم سقراطی

یاسر میردامادی

## 1. مقدمه

پروژه‌ی فکری نواندیشان دینی (به ویژه نواندیشان دینی ایرانی) را به شیوه‌های مختلفی تبیین هم‌دلانه کرده‌اند.<sup>1</sup> شیوه‌ی رایج آن است که نواندیشی دینی را پروژه‌ای شبیه پروژه‌ی فکری روشنفکران عصر روشنگری قرن هجده‌ی اروپا، مثل دیدرو، ولتر، روسو، مونتسکیو، کانت و غیره دانست. این روشنفکران عصر روشنگری همگی به شیوه‌های مختلف به دنبال آزادی، پیشرفت، مدارا و حکومت قانون بودند و با انحصار کلیسا و درهم‌آمیختگی دین و سیاست مخالف بودند. مطابق این تبیین، نواندیشان دینی همان «روشنفکران» دینی‌اند که با روشنفکران عصر روشنگری تفاوت بنیادینی ندارند؛ تفاوتی اگر باشد تنها در تفاوت بستر ایرانی-اسلامی قرن بیستم-بیست و یکم با بستر اروپای مسیحی قرن هجدهم است و نیز این که روشنفکران دینی ایرانی حالا نگاه نقادانه‌تری به توانایی‌های عقل بشری و آمال و آرزوهای تجدد برخاسته از عصر روشنگری دارند.

تبیین نواندیشی دینی بر اساس مدل روشنفکری عصر روشنگری، به بحث‌های دامنه‌داری حول این موضوع انجامیده است که آیا می‌توان پروژه‌ی فکری نواندیشان دینی را پروژه‌ای شبیه روشنفکران عصر روشنگری دانست یا خیر. منتقدان این تبیین می‌گویند روشنفکران عصر روشنگری «از دین رها» و حتی مخالف آن بودند، اما نواندیشان دینی ایرانی «از دین رها» نیستند، بلکه مدافع دین‌اند. از این رو برای تبیین پروژه‌ی فکری نواندیشان دینی نمی‌توان به مدل روشنفکری عصر روشنگری توسل جست. به نظر پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای به این گونه نقدها داده شده است. در پاسخ‌ها بر این نکته تأکید رفته است که نه روشنفکران عصر روشنگری تماماً «رها از دین» و حتی مخالف تمام انحای دینداری بودند<sup>2</sup> و نه کار و بار روشنفکری اصولاً بر اساس رهایی از دین یا مخالفت با آن تعریف می‌شود.<sup>3</sup>

گرچه نواندیشان دینی را می‌توان بی هیچ مشکلی (چه مشکل مفهومی و چه مشکل تاریخی) روشنفکران دینی دانست و آن را بر اساس سنت روشنفکری (با تبار عصر روشنگری‌اش) تبیین کرد، تبیین بدیل (و مکمل) دیگری نیز ممکن است: این که نواندیشان دینی راه و رسم سقراطی در پیش گرفته‌اند. من در این نوشته می‌کوشم این تبیین بدیل را قدری توضیح دهم و از آن دفاع کنم. در ادامه، راه و رسم سقراطی نواندیشان دینی را با تمرکز بر یکی از برجسته‌ترین نمایندگان سنت نواندیشی دینی در ایران، محمد مجتهد شبستری (متولد ۱۳۱۵ خورشیدی، شبستر، اکنون در آذربایجان شرقی) نشان خواهم داد. در این نوشته، ابتدا قدری راجع به سقراط و راه و رسم سقراطی سخن خواهم گفت و سپس چیزی را ترسیم خواهم کرد که به نظر من راه و رسم سقراطی شبستری می‌رسد.

## 2. راه و رسم سقراطی

### ۲,۱ سقراط

سقراط را بیش از هر چیز به گفت‌وگوهای نقادانه‌اش می‌شناسند. این گفت‌وگوها به قلم شاگردش افلاطون نوشته شده است و خوشبختانه از گزند روزگار در امان مانده و به دست ما رسیده است. سقراط خود هیچ چیز ننوشت و یا اگر نوشت، به دست ما نرسیده است. هر چه از سقراط باقی مانده به قلم دیگران است. در این میان، مهم‌ترین اثر باقی مانده راجع به او بی شک مکالمات سقراطی به خامه‌ی افلاطون است. متخصصان فلسفه‌ی یونان باستان در باب این که چقدر از آرای بیان شده در این گفت‌وگوها به خود سقراط بازمی‌گردد و چقدر از آن آرای است که افلاطون، به تعبیری، در دهان سقراط گذارده است، اختلاف نظر دارند. اما آرای سقراط هر چه که باشد، این محققان بر خلق و خو و راه و رسم گفت‌وگو محور و سنجش‌گرانه‌ی سقراط اتفاق نظر دارند. سقراط، که پنج قرن پیش از میلاد عیسای ناصری می‌زیست، قدیس فلاسفه و شهید فیلسوفان خوانده شده است. او قدیس خوانده شده زیرا زندگی او نشان از کسی دارد که تنها برای حقیقت می‌زید و نه برای منافع شخصی و گروهی خود و مگر نه این که قدیس چنین است؟ او را شهید می‌خوانند، زیرا به دست دموکراسی آتنی، به ناحق جام زهر نوشانده شد. با این حال، حتی اگر او را قدیس و شهید هم نخوانیم، بی شک یکی از بنیان‌گذاران فلسفه‌ی غرب است. اما اهمیت او از فلسفه فراتر می‌رود. او احترامی را دریافت کرده است که عموماً بنیانگذاران ادیان، مثل مسیح و بودا دریافت می‌کنند.<sup>4</sup>

### ۲,۲ روش و خوی سقراطی

روش سقراطی روشی شکاکانه است. هدف سقراط آن است که از رهگذر گفت‌وگو با مخاطب، اموری را که مسلم انگاشته شده به زیر پرسش بکشد. در این گفت‌وگوها سقراط در مقابل هر ایده یا تعریفی که مخاطب ارائه می‌کند، مثال نقضی به میان می‌آورد و مخاطب خود را دست کم به تأمل در رأی یا تعریف خود می‌کشانند. با این حال، سقراط با وجود نقدهای کوبنده‌ی شکاکانه‌ی خود ادعای دانستن نمی‌کند. او از مخاطب می‌پرسد تا چیزی یاد بگیرد اما پاسخ مخاطب او را راضی نمی‌کند. او حکیمی دانا نیست بلکه جستجوگر دانش است و این دانش را با انبان کردن معلومات به دست نمی‌آورد بلکه با هرس کردن معلومات به دست می‌آورد.<sup>5</sup> از این رو است که هر کدام از مکالمات سقراطی با ندانستن پایان می‌یابد، ندانستی که از دل نقد توهم دانستن (جهل مرکب) حاصل آمده، ندانستی که آگاهانه یا همان جهل بسیط است.

اما آنچه از روش سقراطی مهم‌تر است، خوی سقراطی است. سقراط منتقد سوفسطاییان است، گرچه خود او از سوی مخالفان متهم به سفسطه‌گری می‌شود. سوفسطاییان در جست‌وجوی حقیقت نبودند، آن‌ها حقیقت را برمی‌ساختند تا از آن وسیله‌ای برای معاش کسب کنند. آن‌ها در پی کاسبی حقیقت بودند نه در پی حقیقت‌جویی حتی به قیمت معاش. سقراط هم‌چنین نه تنها از معاش که از جان خود نیز می‌گذرد. در رساله‌ی دفاعیه (آپولوژی) سقراط هیچ نشانه‌ای از عقب‌نشینی مصلحتی برای حفظ جان خود بروز نمی‌دهد. این برای کسی که خود معترف به آن است که هیچ نمی‌داند، عجیب است. اگر هیچ چیز نمی‌دانی پس بر سر چه چیزی این‌چنین با اصرار ایستاده‌ای و کوتاه نمی‌آیی؟ او هیچ چیز نمی‌داند اما این هیچ، پوچ نیست بلکه گویی شبیه «عدم» در معنای عرفانی آن است که از آن همه چیز زاده می‌شود اما خود چیزی نیست. شک سقراطی هیچ زاینده و پرمعنا است و نه هیچی پوچ و میان‌تهی.

نکته‌ی مهم دیگر در مورد روش و خوی سقراطی، نسبت سقراط با دین است. سقراط گویی خود را واجد مأموریتی از جانب خدای معبد دلفی (Delphi) به نام آپولو (Apollo)، خدای حقیقت، شعر و موسیقی می‌بیند. در رساله‌ی آپولوژی یا دفاعیه، سقراط از داوری پیشگوی معبد دلفی نسبت به خود سخن می‌گوید. این داوری آن است که سقراط داناترین مرد یونان است. از نظر سقراط این داوری الهی است به این معنا که در واقع این آپولو است که از زبان پیشگوی معبد دلفی سخن می‌گوید. با این حال، به تفسیر سقراط این داوری به معنای آن نیست که سقراط چیزهای بسیاری می‌داند، بلکه تنها به این معنا است که او می‌داند که هیچ چیز نمی‌داند. اما این تنها برداشتی نیست که سقراط از داوری الهی پیشگوی معبد دلفی می‌کند. برداشت دیگر سقراط این است که او مأموریت دارد که فلسفه‌ورزی را به یونانیان بیاموزد تا آن‌ها نیز دانا شوند، یعنی به این واقعیت آگاه شوند که تنها توهم دانایی دارند. به تعبیر دیگر تفسیر سقراط از این مأموریت آن است که او وظیفه دارد از رهگذر بحث سنجش‌گرانه به مردم نشان دهد که چه مایه گرفتار جهل مرکب‌اند، یعنی نمی‌دانند اما گمان دانستن دارند. با این حال، نکته‌ی مهم این‌جا است که با وجود رسالت الهی‌ای که سقراط بر دوش خود احساس می‌کرد، محتوای فلسفه‌ی سقراطی سراسر سکولار باقی ماند. گفت‌وگوهای سقراطی نشان می‌دهد که، گرچه سقراط به خدای معبد دلفی باور داشت و گویی هم‌او بود که سقراط را به تعلیم فلسفه برانگیخته بود، از نظر سقراط، فلسفه کار و باری سکولار بود و تنها بر عقل بشری متکی بود نه بر الهام خدایان. اما چنین کار و بار فلسفی سکولاری مورد تأیید خدایان بود زیرا که راه سعادت از همین نقدگری می‌گذشت. جمله‌ی معروف سقراط که یادتان هست: «زندگی نیازموده ارزش زیستن ندارد»<sup>6</sup>.

حال، وقت آن است که به سر وقت شبستری برویم و ببینیم چه از راه و رسم سقراطی در او، به عنوان یکی از نمایندگان برجسته‌ی سنت نواندیشی دینی ایرانی، می‌توان یافت. اما پیش از آن، لازم است بگویم که منظور من از «راه و رسم سقراطی» هم روش سقراطی است و هم خوی او.

### 3. راه و رسم سقراطی شبستری

نخستین شباهت شبستری و سقراط در شفاهی بودن است. شبستری و نیز عموم نواندیشان دینی بیش از آن که نوشته باشند، سخن گفته‌اند و بسیاری از نوشته‌های آن‌ها نیز صورت تحریریافته‌ی سخنرانی‌ها یا گفت‌وگوهای آن‌ها است. از این رو نواندیشان دینی چون سقراط متفکران شفاهی‌اند. این شیوه با مخاطب عام ارتباط بهتری برقرار می‌کند، گرچه از نظر منتقدان این شیوه، شفاهی بودن، عموماً، از دقت کلام می‌کاهد. شباهت دیگر آن است که شبستری و عموم نواندیشان دینی، متفکرانی از مردم و در میان مردم‌اند. همان‌طور که سقراط در کوی و برزن با جوانان به گفت‌وگو می‌نشست به طوری که نهایتاً به اتهام فاسد کردن جوانان شهر پایش به دادگاهی بدفرجام باز شد، شبستری و عموم نواندیشان دینی نیز متفکرانی از مردم و در میان مردم‌اند. شبستری «از مردم» است و نه از طبقه‌ی حاکمان و اشراف و روحانیان. او سیاست را خیلی زود ترک گفت و حتی در زمانه‌ی به تن کردن ردای سیاست نیز نماینده‌ی مردم در مجلس بود؛ یعنی از بخش انتخابی حکومت می‌آمد و نه انتصابی. با این حال، خیلی زود حتی این ردا را نیز از تن برون کرد. خلع لباس خودخواسته‌ی شبستری را نیز می‌توان نشانه‌ی دیگری از همین امر دانست. او چنان از مردم بود که «سر و دستار عالمی» نیز به باد داد و به لباس مردم کوچه و بازار شد. شبستری نه تنها از مردم که برای مردم است. او متفکری دانشگاهی، به مفهوم متعارف کلمه نیست. «متفکر» دانشگاهی به مفهوم متعارف کلمه، مصداقی امروزی از سوفسطایی قدیم است. «متفکر» دانشگاهی آهسته می‌رود و آهسته می‌آید که حاکمیت او را شاخ نزنند. «متفکر» دانشگاهی تنها در موضوعات بی‌خطر تحقیق می‌کند، حتی اگر در رشته‌ی مسأله‌برانگیزی مثل الهیات و فلسفه درس خوانده و درس داده باشد. «متفکر» دانشگاهی اسم خود را در کنار تحقیق

دانشجویش در مقاله‌ی علمی-پژوهشی چاپ می‌کند و بدین سان بی‌زحمت و بی‌رشوت استاد تمام می‌شود و حقوق و مزایای استاد تمامی را به بدن می‌زند. «متفکر» دانشگاهی در معنای متعارف‌اش با «حقیقت» معاش می‌کند و از این رو سوفسطایی دوران جدید است. شبستری اما جریده‌رو نیست، سوفسطایی نیست و از این رو در باد مهرورزی دولت احمدی به بازنشستگی سیاسی اجباری فرستاده می‌شود و صلیب اتهام فاسد کردن فکر جوانان و بی‌احترامی به خدای دولت را، درست شبیه سقراط، سال‌ها است که به دوش می‌کشد.

شبستری هم‌چنین به شیوه‌ای سقراطی تحلیلی ندانم‌انگار از ایمان دینی به دست می‌دهد. در گفت‌وگویی خواندنی که آن را می‌توان از کلاسیک‌های آثار شبستری دانست، با اشاره به کتاب مشهور عارف انگلیسی گمنامی در قرن چهاردهم میلادی، ایمان را «پرواز در ابرهای ندانستن» می‌داند. از نظر شبستری ما نمی‌دانیم خدا چیست و حتی آیا اصلاً هست. ما تنها می‌توانیم پرده‌های توهم دانایی را با ایمانی دائماً نوشونده کنار بزنیم و هم‌هنگام دست از طلب نشویم.<sup>7</sup>

شبستری، شبیه سقراط، پای خدا را در محتوای فلسفه‌اش به میان نمی‌آورد. تفکر او به این معنا سکولار است یعنی بر عقل صرف بشری در تحلیل امور تکیه می‌کند. با این حال، باز هم به شیوه‌ای سقراطی، شبستری گویی انگیزه‌ای دینی در بازاندیشی دین دارد. او ایمان دینی به معنای «طلب دائمی» را امری مفید، اگر نگوییم ضروری، برای بشریت می‌داند.<sup>8</sup> او احیای دین را به احیای ایمان دینی می‌داند. فلسفه‌ی او در محتوا سکولار است اما در انگیزه قدسی است، و بدین سان تفکر او راه و رسمی سقراطی دارد.<sup>9</sup>

اما چه بسا مهم‌ترین شباهت راه و رسم سقراطی با راه و رسم شبستری و دیگر نواندیشان دینی این است که هر دو به جنگ باورهای مسلط زمانه‌ی خود رفتند. سقراط به خدای آتئیان بی‌اعتقاد بود. سقراط معتقد بود که خدایان دروغ نمی‌گویند و از ردایل اخلاقی برکنارند، حال آن‌که خدایان آتئیان کینه‌جو و ستیزه‌جو و حسود و تنگ‌نظرند. در دادگاهی که علیه سقراط برگزار شد، یکی از اتهامات سقراط بی‌احترامی به خدای دولت شهر آتن بود. شبستری نیز به خدای حاکمیت بی‌باور است. خدایی که نماینده‌ی ولی حاکم در آسمان‌ها است، حاکمی که از منتقدان‌اش توبه می‌طلبد تا حقوق اولیه‌ی آن‌ها را با منت و با رشوت به آنان عطا کند، توبه‌ای که سابقاً به درگاه خدا صورت می‌گرفت و نه نماینده‌اش! شبستری در نقد چنین خدایی که در قرائت رسمی از دین تبلور یافته، بسیار قلم زده است.<sup>10</sup>

عصاره‌ی نقد شبستری بر قرائت رسمی از دین را می‌توان در این عبارات خواندنی از آبراهام جاشوا هیشل (Abraham Joshua Heschel، ۱۹۷۲-۱۹۰۷) فیلسوف و الاهی‌دان یهودی امریکایی لهستانی‌الاصل بازیافت - و این نشان از آن دارد که تلاش صادقانه و عالمانه‌ی الاهی‌دانان مدرن در هر سه دین ابراهیمی چه مایه به هم شبیه تواند بود:

معمولاً افول دین در جامعه‌ی مدرن را به حساب علم سکولار و فلسفه‌های ضد دینی می‌گذارند و از این رو علم و فلسفه را سرزنش می‌کنند. صادقانه‌تر آن است که خود دین را عامل شکست‌اش بدانیم و خودش را سرزنش کنیم. دین رو به افول نهاد نه به این خاطر که کسی آن را ابطال کرد، بلکه بدین خاطر که دیگر ربطی به زمانه نداشت و خشک و عبوس، سرکوبگر و بی‌روح شده بود. وقتی عقیده سراسر جای ایمان را بگیرد، وقتی آداب و اطوار جای نیایش را بگیرد، وقتی عادت جای عشق را بگیرد؛ وقتی شکوه گذشته پرده‌ای بر بحران‌های زمانه بیفکند، وقتی ایمان به جای آن‌که چشمه‌ای جوشان باشد، به مرده‌ریگی تبدیل شود؛ وقتی دین سراسر با زبان اقتدار سخن بگوید بی‌آن‌که ندای شفقت باشد، پیام دین بی‌معنا می‌شود.<sup>11</sup>

#### 4. شبستری در شنل یونانی، خاطره‌ای شخصی

مایلم این نوشته را با خاطره‌ای شخصی از شبستری پایان بخشم. این خاطره اما بیش از آن‌که آفاقی باشد، انفسی است، یعنی بیش از آن‌که از چیزی در بیرون حکایت کند، از اتفاقی ویژه که در درون رخ داده است حکایت

می‌کند. حدود هجده سال پیش، برای نشریه‌ای داخلی، با عنوان «حباب» که از سوی سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد منتشر می‌شد، با شبستری در مشهد گفت‌وگو کردم. موضوع مصاحبه «انتظار بشر از دین» بود که در آن زمان موضوع داغی بود. گفت‌وگو بر روی نوار کاست ضبط شد و هنوز هم صرفاً در چنین حالتی در دست است. در انتهای گفت‌وگو شبستری سخنی گفت که برای من حکم واقعه‌ای وحیانی را یافت (واقعه‌ی وحیانی درست به همان معنایی از وحی که شبستری در «ایمان و آزادی» به نقل از ابن عربی می‌آورد، یعنی وحی به مثابه‌ای واقعه‌ای به کلی دیگر – که می‌تواند واقعه‌ای زبانی باشد یا نباشد – که اثری سریع اما ماندگار بر شخص می‌گذارد و دیواره‌های وجودی فرد را می‌گشاید).<sup>12</sup>

سخن شبستری، که آن را از روی حافظه نقل می‌کنم اما چنان بر ذهن‌ام حک شده است که به احتمال زیاد دیوار به دیوار نقل به عین می‌زند، چنین بود: «زندگی همان زیستن است، نه مقصدی یا غرض و هدفی خارج از آن یا در مقابل آن که آدمی بخواهد به آن برسد». گویی در آن لحظه، شبستری سقراطی شده بود که نه در ردا و دستار و لبادهی روحانیان شیعه که در شنلی یونانی در میدان آتن جلوی من نشسته بود و سخن می‌گفت و من هم یکی از همان جوانانی بودم که سقراط بعدها به اتهام فاسد کردن ذهن‌شان دادگاهی شد. لحن وجودی، پر طمأنینه و متأملانه‌ی شبستری، که گویی این کلمات را زیسته بود و نیز ته‌لهجهی شیرین آذری او چنان در من نشست که گویی زمان، لختی متوقف شد، چیزی از لازمان در من درآمد و دوباره تیک – تاک ساعت به راه افتاد. اما شبستری دقیقاً چه گفت؟ آیا داشت «فناء فی الله» عرفانی را نقد می‌کرد؟ آیا می‌خواست تفسیری آری‌گوی به زندگی از دین ارائه کند؟ آیا می‌خواست نگاه دینی‌ای که دنیا را فدای آخرت می‌کند، رد کند؟ می‌توانست همه‌ی این‌ها باشد و نباشد. این جمله هر تفسیری که داشته باشد، و یا حتی اگر به فرض بی معنا هم که باشد، به عللی که بر من آشکار نیست، برای من حکم حادثه‌ای وحیانی را یافت و در طول سال‌ها چنین ماند.

برای محمد مجتهد شبستری از درگاه حضرت بی‌نام عمری بلند و این‌سان زنده و جوشان آرزو دارم، بمنّه و کرمه.

<sup>1</sup> در این نوشته به تبیین‌های ناهمدلانه‌ای که از پروژه‌ی نواندیشی دینی صورت گرفته، مثل تبیین‌هایی که نواندیشی دینی را «تاریک‌اندیشی جدید» و یا تلاشی «مذبوحانه» برای حفظ ته‌نشین دین در جهان جدید می‌دانند، نمی‌پردازم زیرا از موضوع بحث من خارج است. برای مروری بر این نوع تبیین‌ها می‌توان به آثار آرامش دوستدار و محمدرضا نیکفر مراجعه کرد.

<sup>2</sup> «گرچه عصر روشنگری را معمولاً دشمن دین نشان می‌دهند، دقیق‌تر آن است که آن را انتقادی به ویژگی‌های مختلف دین دانست. ویژگی‌های احتمالاً امکانی دین مانند خرافات، تعصب، افراطگری و ماوراءالطبیعه‌محوری. در واقع تلاش برای شناخت و تبلیغ دین، دینی‌عاری از ویژگی‌های فوق – دین «عقلانی» یا «طبیعی» – بیش از مخالفت با اصل دین، ویژگی بارز عصر روشنگری است.» William Bristow, "Enlightenment." Edited by Edward N. Zalta. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Metaphysics Research Lab, Stanford University, 2017. <https://plato.stanford.edu/archives/fall2017/entries/enlightenment/>.

<sup>3</sup> بنگرید به: سروش دباغ، روشنفکری دینی و آبغوره فلزی، مهرنامه، شماره‌ی نهم، سال اول، اسفند ۱۳۸۹.

<sup>4</sup> Debra Nails, "Socrates." In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, edited by Edward N. Zalta, Summer 2017. Metaphysics Research Lab, Stanford University, 2017. <https://plato.stanford.edu/archives/sum2017/entries/socrates/>.

<sup>5</sup> برخی از سقراط‌شناسان ادعا کرده‌اند که سقراط تنها به شیوه‌ای پنهان‌سازانه و کنایی (ironic) خود را به نادانی می‌زند تا هیچ ادعای ایجابی‌ای نکرده باشد و مخاطب را به سر حرف بیاورد و آن‌گاه به نقد کلام ایجابی مخاطب بپردازد. برای نقدی بر این نظر و دفاع از این دیدگاه که سقراط خود را به نادانی نمی‌زند بلکه اساساً خود را عالم نمی‌داند و صرفاً مشتاق دانستن است گرچه پاسخ‌ها او را راضی نمی‌کند، بنگرید به فصل دوم این اثر:

---

Nicholas D. Smith, and Thomas C. Brickhouse. *The Philosophy of Socrates*. Boulder/Oxford: Westview, 2000.

<sup>6</sup> برای روایتی از اهمیت باور دینی سقراط در کار و بار فلسفی اش، بنگرید به:

Mark L. Mepherran, "Socratic Religion." In *The Cambridge Companion to Socrates*, edited by Donald R. Morrison, Cambridge: Cambridge University Press, 2011, Pp. 111–37.

<sup>7</sup> محمد مجتهد شبستری، پرواز در ابرهای ندانستن، مصاحبه با محمد مجتهد شبستری در باب ایمان دینی، کیان، تیر و مرداد ۱۳۷۲، شماره ۵۲، صص. ۱۷-۱۰.

<sup>8</sup> محمد مجتهد شبستری، «ایمان برای من در «طلب دائمی» معنا می‌شود»، مدرسه، شماره ۶، تیرماه ۱۳۸۶، ص ۶۱.

<sup>9</sup> محمود صدری، جامعه‌شناس دین، از این رویکرد شبستری و دیگر نواندیشان دینی به «دفاع قدسی از سکولاریسم» تعبیر کرده است. بنگرید به:

Mahmoud Sadri, "Sacral Defense of Secularism: The Political Theologies of Soroush, Shabestari, and Kadivar." *International Journal of Politics, Culture, and Society* 15, no. 2 (2001): 257–70.

<sup>10</sup> برای روایتی عالمانه از هرمنوتیک شبستری، بنگرید به این مقاله - که جای ترجمه‌ی فارسی آن خالی است:

Farzin Vahdat, "Post-Revolutionary Islamic Modernity in Iran: The Intersubjective Hermeneutics of Mohamad Mojtahed Shabestari." In *Modern Muslim Intellectuals and the Qur'an*, edited by Suha Taji-Farouki, Oxford: Oxford University Press, 2004, Pp. 193–224.

<sup>11</sup> Abraham Joshua Heschel. *God in Search of Man: A Philosophy of Judaism*. New York: Harper & Row, 1955, P. 3.

<sup>12</sup> بنگرید به: محمد مجتهد شبستری، *ایمان و آزادی*، تهران: طرح نو، فصل چهار (ایمان و پیامبری).